

جدایی شهید عراقی از فداییان اسلام تا پیوستن به امام

۶ شهریور ۱۳۹۴ ساعت ۱۷:۰۳

در روز ۴ شهریور ۱۳۵۸ مهدی عراقی از مبارزان دوران پهلوی و عضو هیات‌های مؤتلفه اسلامی به همراه فرزندش حسام عراقی به شهادت رسیدند.

ابوالفضل توکلی بینا از مؤسسين هیات‌های مؤتلفه اسلامی و دوست نزدیک شهید عراقی به مناسبت شهادت این شهید در ۴ شهریور ۱۳۵۸ اظهار داشت: در دوران دبیرستان با شهید عراقی آشنا شدم. هنوز دیپلم نگرفته بود که مبارزه با رژیم فاسد شاه را شروع کرد و وارد جمعیت فدائیان اسلام شد.

وی ادامه داد: شب‌ها در مسجد امام(ره) (مسجد شاه سابق) با شهید عراقی و سید محمدعلی لواسانی، بحث‌های سیاسی و اجتماعی می‌کردیم و به این ترتیب «هیأت عسگریون» تشکیل شد. همه اعضای هیأت جوان بودند و به شوخی به ما می‌گفتند «هیأت عزبیون»، چون هیچ کدام ازدواج نکرده بودیم.

توکلی بینا در پاسخ به این پرسش که علت جدایی شهید عراقی از فدائیان اسلام چه بود؟ گفت: تعدادی از فدائیان اسلام به مرحوم نواب انتقاد داشتند، از جمله شهید حاج مهدی عراقی، کرباسچی و حاج ابوالقاسم رفیعی و از آنها جدا شدند.

وی افزود: فدائیان اسلام در دوران آیت‌الله بروجردی به ایشان اعتراض داشتند و نظرشان این بود که چرا ایشان که مرجعیت تام داشتند و نیز مراجع دیگر و حوزه علمیه قم، نشستند و نظاره کردند تا مرحوم شهید نواب صفوی و یارانش توسط رژیم شاه به جوخه اعدام سپرده شوند. شهید حاج مهدی عراقی از آن به بعد یک حالت انزوایی پیدا کرده بود.

این مبارز علیه رژیم پهلوی ادامه داد: تا مهر ماه ۱۳۴۱ و شروع نهضت امام(ره) که تمام و عیار به میدان آمد. در روز ۱۶ مهر ۱۳۴۱، روزنامه‌های عصر تهران که مصوبه انجمن‌های ایالتی، ولایتی شاه را اعلام کردند، امام خمینی(ره)، مراجع وقت، از جمله آیت‌الله مرعشی و... را به منزل آیت‌الله حائری دعوت و نیت پلید شاه را برملا کردند و مراجع بلافاصله برای لغو این لایحه به شاه تلگراف زدند و او هم جواب همه مراجع را داد الّا امام(ره).

وی ادامه داد: در هر حال چند روزی از مصوبه انجمن‌های ایالتی، ولایتی نگذشته بود که پنجشنبه شبی، به شهید مهدی عراقی

زنگ زد و گفتم: «می‌خواهم تو را ببرم قم.» گفت: «چه نقشه‌ای برایم کشیده‌ای؟» گفتم: «نقشه‌ای نکشیده‌ام، می‌خواهم تو را به دیدار مراجع و حاج‌آقا روح‌الله خمینی ببرم.»

توکل‌ی بینا افزود: فردا صبح او را بردم قم. ابتدا به منزل آیت‌الله گلپایگانی رفتیم. بعد او را بردم منزل آیت‌الله نجفی مرعشی و از آنجا رفتیم منزل آیت‌الله شریعتمداری. در آخرین مرحله هم ایشان را بردم منزل امام(ره). بعد از ظهر بود و عده‌ای از تهران آمده بودند و از امام(ره) سؤال می‌کردند که تکلیف ما چیست؟ امام(ره) فرمودند: «این رژیم در زمان مرجعیت آیت‌الله بروجردی که مرجعیت یکپارچه‌ای بود، جرأت نمی‌کرد نیت‌های پلید خود را اجرا کند. اولین وظیفه شما این است که مردم را با مسائل اجتماعی آشنا کنید.»

وی افزود: در بازگشت به تهران، از حاج مهدی که قبلاً آن حالت انزوا را داشت، پرسیدم: «چه دیدی؟» مثل اینکه جرقه‌ای در ذهنش زده شده باشد، گفت: «همانی است که ما می‌خواستیم.» کم‌کم حاج مهدی را با آقای عسگراولادی آشنا کردیم و تیم ما از من، حاج‌آقا عسگراولادی، مرحوم شفیق و حاج مهدی تشکیل شد.

هیات موسس مؤتلفه اسلامی با بیان اینکه با ایستادگی حضرت امام(ره) و مراجع و مردم، دولت ناگزیر شد مصوبه انجمن‌های ایالتی، ولایتی را لغو کند. گفت: از تهران چند نفر آمدند پیش من و گفتند: «از آقا بپرسید اجازه می‌دهند ما برای این پیروزی جشن بگیریم؟» من رفتم و مطلب را خدمت امام(ره) عرض کردم. خبر و اعلامیه کوتاهی دادند و در آن از مقاومت و ایستادگی مردم تشکر کردند و فرمودند: «صفوف خود را فشرده‌تر کنید که اگر مجدداً دستی به سوی اسلام دراز شد، آن را قطع کنیم.»

وی گفت: یک شب بعد از لغو مصوبه انجمن‌های ایالتی، ولایتی، من و آقای عسگراولادی و آقای عراقی از طرف حضرت امام(ره) دعوت شدیم به قم و در منزل ایشان شاهد حضور دو گروه دیگر هم بودیم. هر سه گروه را حضرت امام(ره) دعوت کرده بودند. از اتاق عمومی به اتاق دیگری دعوت شدیم و امام خمینی (ره) از اینکه در آن سه ماه تلاش و فعالیت کردیم قدردانی کردند و فرمودند: «حیف نیست که شما سه گروه مسلمان و متدین، جدای از هم کار کنید؟ ما نیاز به وحدت و یکپارچگی داریم. با هم باشید. یکی شوید.»

توکل‌ی بینا ادامه داد: با توجه به سخنان امام آمدیم تهران و در یک ماه، چهار جلسه تشکیل داده شد. این چهار جلسه در منزل حاج مهدی شفیق و حاج صادق امانی بود. در پایان چهار جلسه به این جمع‌بندی رسیدیم که از هر کدام از سه گروه چهار نفر انتخابی بیایند و شورایی ۱۲ نفره تشکیل بدهند.

وی سپس به خاطراتی از زندان رفتن حاج مهدی پرداخت و گفت: حاج مهدی سنگ صبور همه بود. او پس از اجرای حکم انقلابی حسنعلی منصور، در دادگاه نظامی رژیم شاه به اعدام و در دادگاه تجدیدنظر با یک درجه تخفیف به حبس ابد محکوم شد و ۱۳ سال در زندان رژیم فاسد شاه، تمام وجود خود را برای آسایش زندانیان در طبق اخلاص قرار داد.

توکلی بینا افزود: آنهایی که در زندان‌های رژیم پهلوی بودند، می‌دانند که غذایی که برای زندانیان تهیه می‌شد، قابل خوردن نبود. حاج مهدی عراقی برای رفاه و سلامت زندانیان سیاسی در درجه اول و زندانیان عادی در درجه دوم، بار سنگین مسئولیت آشپزخانه زندان را به عهده گرفت و سال‌ها، این مرد غیور و دلور از صبح تا بعدازظهر، در آشپزخانه زندان، برای تهیه غذای زندانیان تلاش می‌کرد تا آنها در رفاه و آسایش باشند.

وی افزود: حاج مهدی دورانی که من بیرون از زندان بودم از من خواست که مسئولیت اداره خانواده او را به دست بگیرم. ایشان مستأجر بود. من اولین کاری که کردم این بود که در خیابان دولت، کوچه حکیم‌زاده، یک خانه ۱۸۹ متری را به ۲۲ تومان خریدم. یک حاج فتح‌الله معمار هم بود که مرد بسیار خوبی بود. به او گفتم: «اجرتش با من، اما مسئولیت ساخت اینجا با تو.» او حاج مهدی را می‌شناخت و گفت به روی چشم. یک زیرزمین و دو طبقه خانه ساخت و خانواده حاج مهدی را به آنجا منتقل کردیم. خانه هم به اسم خانم حاج مهدی بود. از آن به بعد مسئولیت خانواده و مدرسه بچه‌ها به عهده من بود.

عضو هیات موسس هیات مؤتلفه گفت: در آستانه پیروزی انقلاب، با آزادی برادران مجاهد حاج مهدی عراقی، حبیب‌الله عسگراولادی و ابوالفضل حاج‌حیدری، جمعیت مؤتلفه اسلامی را بازسازی کردیم و اولین جلسات هماهنگی را در کرج، در باغ مرحوم حاج عباس تحریریان گذاشتیم و مؤتلفه اسلامی با عزم جدی‌تری تشکیل شد.

توکلی بینا سپس از سفر شهید عراقی به پاریس خاطرات خود را بازگفت: هنگامی که امام(ره) از بغداد به سمت پاریس هجرت کردند، من ممنوع‌الخروج بودم و ساواک، به هیچ وجه به من و افرادی که سوابق سیاسی در زندان داشتند، گذرنامه و اجازه خروج از کشور را نمی‌داد، ولی به تدریج شرایطی پیش آمد که دستگاه امنیتی کشور سست شد و دیگر نمی‌توانست مثل گذشته عمل کند و تاحد زیادی از قدرتش کاسته شد. افسری که با من آشنا بود، گفت مدارکتان را بیاورید، من ۲۴ ساعته پاسپورت شما را تحویل می‌دهم. به شهید عراقی تلفن زدم قضیه آن افسری را که با من آشنا بود، گفتم. شهید عراقی مدارک خود را آورد و پاسپورت گرفتیم و عازم پاریس شدیم و دوشنبه هشتم آبان بود که به پاریس رسیدیم.

توکلی بینا ادامه داد: امام(ره) هر شب بعد از نماز مغرب و عشاء در محل اقامتش در فرانسه سخنرانی می‌کرد و بعد از سخنرانی به اتاقی که در کنار سالن بود، تشریف می‌بردند در آن اتاق، دانشجویان و مسلمانانی که از سراسر جهان برای دیدار امام(ره) می‌آمدند، هر کدام یکی دو دقیقه‌ای با ایشان ملاقات می‌کردند.

وی ادامه داد: سخنرانی که تمام شد، امام(ره) به آن اتاق رفتند. بعد یک نوجوان عمامه سیاه آمد و به من گفت: «حاج‌آقا توکلی! شما کی آمدید؟» من گفتم: «شما را نمی‌شناسم.» گفت: «من پسر حاج مصطفی هستم. من بچه بودم که می‌آمدید دیدار پدرم.» پاسخ دادم: «من با شهید عراقی امروز وارد پاریس شدیم.» شخصیت‌هایی که می‌خواستند با امام(ره) گفت‌وگو کنند، قبلاً از دکتر یزدی وقت می‌گرفتند. او خدمت امام(ره) رفت و پس از چند لحظه بازگشت و ما را با خود به حضور امام(ره) برد.

توکلی افزود: حضرت امام، بنده و به خصوص شهید عراقی را خیلی مورد لطف و محبت خود قرار دادند؛ زیرا این دیدار پس از چهارده سال دوری و تحمل زندان و تبعید اتفاق می افتاد. امام(ره) دست شهید عراقی را فشردند. طول زندان، او را لاغر و نحیف کرده بود. سؤال کردند: «کی آمدید؟» خدمتشان عرض کردیم: «امروز پیش از ظهر وارد پاریس شدیم.» فرمودند: «وسایل شما کجاست؟» خدمتشان عرض کردیم که در هتل ایفل پاریس است. فرمودند: «وسایلتان را بیاورید. اداره اینجا به عهده شما دو نفر خواهد بود.» شبانه به پاریس رفتیم و وسایل خودمان را به نوفل لوشاتو منتقل کردیم و اداره آنجا را به عهده گرفتیم و مسئولیت آنجا به عهده بنده و شهید عراقی گذاشته شد.

وی گفت: یکی دیگر از کارهای ما در نوفل لوشاتو، تکثیر و توزیع نوارهای سخنرانی امام(ره) بود. پیش از آمدن من و شهید عراقی، افرادی از گروه نهضت آزادی سخنرانی های ایشان را از روی نوار استخراج می کردند و امضای نهضت آزادی را زیر آن می گذاشتند. با تلاش ما وقتی متن سخنرانی ها از نوار استخراج می شد، به نام خود امام(ره) چاپ و منتشر می شد. برای تکثیر نوار، فقط یک دستگاه تکثیر در اختیار ما بود که به وسیله آن می توانستیم در هر چهار دقیقه یک نوار پر شده را تهیه کنیم.

توکلی افزود: با این که شبانه روز به تکثیر نوارها می پرداختیم، باز هم نمی توانستیم پاسخگوی درخواست مشتاقان سخنرانی های امام(ره) باشیم. شهید عراقی از من خواست که یک دستگاه خریداری کنم. در پاریس جست و جو کردم و از آن نوع دستگاهی که مورد نظر ما بود، پیدا نکردم. بعد معلوم شد که مرکز فروش دستگاه های مزبور در لندن است، به همین منظور با موافقت شهید عراقی سفری دو روزه به لندن کردم و از خیابان آکسفورد، دستگاه تکثیر نوار را خریدم و آن را به نوفل لوشاتو رساندم.

وی در پایان از نحوه با خبر شدن از شهادت حاج مهدی عراقی خاطرنشان کرد: منزل ما در خیابان زمرد (شهید ناطق نوری) است. حاج مهدی مسئول مالی روزنامه کیهان بود و آن روز صبح می خواست با حاج حسین مهدیان به روزنامه کیهان برود. من صبح از خانه رفته بودم بیرون. بیرون که بودم، از خبر شهادت حاج مهدی و فرزندش حسام باخبر شدم. خانواده اش خیلی متاثر بودند، چون تمام طول زندگی حاج مهدی به مبارزه و زندان گذشته بود. همسر شهید عراقی واقعا یک مجاهد فی سبیل الله است. زن نجیبی که در طول مبارزات شهید عراقی که اکثرا در زندان گذشت، فرزندان او را با خون دل تربیت کرد.

آدرس مطلب :

<https://www.cafetarikh.com/news/۲۲۸۰۵/جدایید-عراقی-شهید-جدایید>